

نقد
اقتصاد سیاسی

از فمینیسم باز تولید اجتماعی تا اعتصاب زنان چینزیا آروتزا



ترجمه: محمد بیکران بهشت

نقد اقتصاد سیاسی

آبان ماه ۱۳۹۷

در پاییز ۲۰۱۶، کنشگران لهستانی فراخوانی برای اعتصاب گسترده‌ی زنان دادند که به دنبال توقف لایحه‌ای در پارلمان بود که سقط جنین را ممنوع می‌کرد. اعتصاب آن‌ها ملهم از اعتصاب تاریخی زنان بر ضد نابرابری دستمزد در ایسلند بود. کنشگران آرژانتینی جنبش «یکی هم زیاد است» (Ni Una Menos)^۱ نیز در اکتبر ۲۰۱۶ همین تاکتیک را برای اعتراض نسبت به خشونت مردانه به کار بستند. در پی مشارکت انبوه در این اعتصابات، سازمان‌های فمینیستی محلی اقدام به ایجاد هماهنگی‌هایی در سطح بین‌المللی کردند تا خیزشی جهانی را در نوامبر ۲۰۱۶ به مناسبت روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان تدارک ببینند. در ۲۶ نوامبر، ۳۰۰,۰۰۰ زن خیابان‌های ایتالیا را تسخیر کردند. فراخوان اعتصاب جهانی زنان در ۸ مارس به‌طور طبیعی از دل این مبارزات رشد کرد: این حرکت ابتدا توسط کنشگران لهستانی آغاز شد که اعتصاب زنان در سپتامبر را سازمان‌دهی کرده بودند، و در طول ماه‌های بعد، به حدود پنجاه کشور گسترش یافت.

در ایالات متحده، ایده‌ی سازمان‌دهی اعتصاب زنان ریشه در مجموعه‌ی خاصی از عوامل دارد.

سرشت فراگیر راهپیمایی زنان در ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷ نشان می‌داد که احتمالاً شرایط برای تولد دوباره‌ی خیزشی فمینیستی مهیا بود. هم‌زمان، این راهپیمایی محدودیت‌های ساختاری آن نوع فمینیسم لیبرال را به نمایش می‌گذاشت که در دهه‌های پیشین هژمونیک شده است. این برآورد فمینیسم چهره‌ی واقعی خود را در طول انتخابات مقدماتی حزب دموکرات نشان داد، یعنی زمانی که کمپین برنی سندرز به هدف حمله‌ی مداوم فمینیست‌های لیبرال حامی هیلاری کلینتون بدل شد، کسانی که می‌گفتند رأی دادن به سندرز ضد فمینیستی است و زنان باید ذیل پرچم «انقلاب زنان» که توسط کلینتون بلند شده است، متحد شوند. با این حال در انتخابات ریاست جمهوری بیش‌تر زنان سفیدپوستی که در انتخابات شرکت کردند، ترجیح دادند به جای قهرمان ادعایی حقوق زنان، به کاندیدایی رأی دهند که آشکارا زن‌ستیز بود.^۱

شاید [ارجاع به] نژادپرستی مشهود [در بین برخی اقشار جامعه بتواند] بخشی از این آرا را توضیح دهد، اما [مسئله] همه‌ی حقیقت را بیان نمی‌کند، زیرا همچنان از توضیح این مسئله بازمی‌ماند که چرا فمینیسم ادعایی کلینتون برای این زنان جاذبه‌ای نداشت. یک روش برای پاسخ دادن به این مسئله طرح یک پرسش بسیار ساده است: چه کسی مشخصاً از این نوع فمینیسم لیبرال که هیلاری کلینتون نمایندگی می‌کند، سود برده است؟

طبق نظر لزلی مک‌کال جامعه‌شناس، در دهه‌ی ۱۹۷۰ زنی با تحصیلات دانشگاهی به‌طور متوسط کمتر از مردی فاقد همین سطح از تحصیلات درآمد داشت. در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰، وضعیت به طرز چشمگیری تغییر

^۱ جنبش Ni Una Menos (Not one [woman] less - نه یک [زن] کمتر) جنبشی فمینیستی در آرژانتین است.

کرد: درحالی که متوسط درآمد زنان و مردان طبقه‌ی کارگر ثابت ماند، درآمد زنان نخبه سریع‌تر از مردان نخبه افزایش یافت؛ در ۲۰۱۰ زنی با درآمد بالا به‌طور متوسط بیش از ۱/۵ برابر یک مرد از طبقه‌ی متوسط عایدی داشت. این تحول نتیجه‌ی قوانین مترقی مانند قانون پرداخت یکسان مصوب ۱۹۶۳ بود که عریان‌ترین اشکال تبعیض جنسیتی را در محل کار از بین برد. باوجود این، چنین قوانینی در متن نابرابری اقتصادی فزاینده در کلیت جامعه اجرا شد. پیامد این وضعیت رشد نابرابری اقتصادی و اجتماعی در میان زنان بود؛ درحالی که زنان طبقات بالا به طرز موفقیت‌آمیزی شکاف دستمزد خود را کاهش می‌دادند، زنان طبقات کارگر کاملاً [از این روند] عقب ماندند.^۲

کاتا پولیت در مقاله‌ای که اوایل ۲۰۱۷ در مجله‌ی *Nation* نوشت، به این پرسش پرداخت که چه چیزی را باید مسئله‌ی فمینیستی قلمداد کرد و نتیجه گرفت درحالی که حقوق باروری و مبارزه بر ضد تبعیض جنسیتی را می‌توان به‌وضوح مطالباتی فمینیستی دانست، جنگ، فقر، بحران زیست‌محیطی و شاید حتی مبارزه بر ضد نژادپرستی فراتر از گستره‌ی فمینیسم هستند.^۳ در اینجا پولیت مضمون بسیار مهم و مرکزی این سنخ از فمینیسم لیبرال را انعکاس می‌دهد - تعریف قضایی و حقوقی فمینیسم. بنابراین تعجبی ندارد که این مفصل‌بندی از فمینیسم در جذب میلیون‌ها زن طبقه‌ی کارگر شکست بخورد. برای مثال، پرداخت یکسان و پایان تبعیض جنسیتی در محل کار قطعاً اهداف ارزشمندی هستند، اما همان‌طور که داده‌های مک‌کال نشان می‌دهد، اگر این اهداف از مطالبات حداقل دستمزد یا بازتوزیع درآمد جدا شوند تأثیر ملموس چندانی بر زندگی زنان طبقه‌ی کارگر ندارند.

نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نشانه‌ی به بن‌بست خوردن فمینیسم لیبرال بود، بن‌بستی که حتی مشارکت وسیع مردم در راهپیمایی‌های زنان در ژانویه [بعد] نتوانست به‌طور کامل از آن خارج شود. فراخوان اعتصاب زنان محصول آگاهی از این بن‌بست بود که فضایی سیاسی برای سیاست فمینیستی بدیل باز کرد. این فراخوان همچنین محصول آگاهی از حضور انبوهی از گروه‌ها و شبکه‌های محلی و سازمان‌های ملی در ایلات متحده بود که از پیش دست به کار ایجاد بدیلی برای فمینیسم لیبرال شده بودند: فمینیسمی طبقاتی و ضدنژادپرستانه، که زنان ترنس و کوئیر و افراد با جنسیت غیردوگانه را دربرگیرد. بدین‌سان فراخوان اعتصاب از این آگاهی برآمد که فمینیسم دیگری از پیش آنجا حاضر است؛ فراخوان در خدمت اهداف مشخصی بود: ایجاد شبکه‌ای ملی از سازمان‌ها و افراد، مشهود ساختن این شکل دیگر فمینیسم در سطح ملی، مبارزه با هژمونی آن سنخ فمینیسم شرکتی که کلیتتون و هوادارانش تجسم آن‌اند، و درنهایت، فتح باب گفتگوی ملی در مورد توانمندسازی زنان طبقه‌ی کارگر، مهاجر و سیاه‌پوست.

اقتباس اصطلاح/اعتصاب به معنای تأکید بر کاری بود که زنان نه تنها در محل کار، که خارج از آن، در سپهر بازتولید اجتماعی انجام می‌دهند. این اصطلاح کارکرد دیگری نیز داشت که اگر وضعیت نیروی کار آمریکا را لحاظ کنیم، قابل فهم‌تر خواهد بود.

از ۱۹۸۳ تا ۲۰۱۶ در آمریکا نرخ عضویت در اتحادیه از ۲۰/۱ درصد به ۱۰/۷ درصد کاهش یافت. وضعیت در بخش خصوصی از این هم تأسف‌بارتر است، در این بخش نرخ عضویت در اتحادیه در دوره‌ی زمانی مشابه از ۱۶/۸ درصد به ۶/۴ درصد کاهش پیدا کرد. اگر به داده‌های اعتصابات رسمی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که از ۱۹۴۷ تا ۲۰۱۶ تعداد روزهای کاری اعتصاب‌هایی که با مشارکت بیش از هزار کارگر شکل گرفته‌اند، از ۲۵,۷۲۰,۰۰۰ به ۱,۵۴۳,۰۰۰ روز کاهش داشته است؛ البته سال ۲۰۱۶ به‌طور خاص به دلیل اعتصابات معلمان شیکاگو و کارگران ورایزن شاهد جهش کوچکی در روزهای اعتصاب بود. این وضعیت پیامد قوانین ضد اتحادیه، و [غلبه‌ی] خط‌مشی سیاسی و کاربست اتحادیه‌گرایی تجاری است. باین‌حال مبارزه‌ی طبقاتی را نباید با مبارزه‌ی کارگری در محل کار درهم آمیخت: مبارزه‌ی طبقاتی اشکال بسیاری به خود می‌گیرد. تجلی چشمگیر طبقه به‌مثابه‌ی کنشگر سیاسی و عامل مبارزه، اغلب در سپهر بازتولید اجتماعی شکل می‌گیرد، یعنی در جایی که این مبارزات پتانسیل حمله به سودآوری سرمایه‌دارانه را دارند. در سال‌های اخیر ما شاهد چندین خیزش کارگری برجسته بودیم که سازمان‌ها و شبکه‌های کارگری غیرسنستی سازمان‌دهی کردند: برای مثال، مبارزه برای پانزده دلار (Fight for Fifteen) یا تحرکاتی که «مراکز فرصت‌های شغلی در رستوران‌ها» (ROC - Restaurant Opportunities Centers) سازمان‌دهی کرد؛ جنبش‌هایی مانند جنبش «زندگی سیاهان مهم است» (Black Lives Matter)، اعتصابات مهاجران، بسیج نیروها بر ضد دیوارکشی در مرز مکزیک؛ و تحرکات تقریباً خودجوش بر ضد «منع ورود مسلمانان به آمریکا» (Muslim Ban). به جای این‌که همه‌ی این اشکال بسیج اجتماعی را جایگزین‌هایی برای سازمان‌دهی کارگری در محل کار در نظر بگیریم، مفیدتر است که آن‌ها را به‌مثابه‌ی اشکال متنوعی ببینیم که مبارزه‌ی طبقاتی در زمان حاضر به خود می‌گیرد، اشکالی که به شکل بالقوه یکدیگر را تقویت می‌کنند و می‌توانند به خلق شرایط لازم برای سازمان‌دهی اعتصاب در محل کار کمک کنند. اعتصاب زنان بخشی از این فرایند بود: این اعتصاب نقش [مهمی] در بازسازی مشروعیت سیاسی اصطلاح «اعتصاب» در آمریکا ایفا کرد و موجب شد کار در سه منطقه‌ی آموزشی (school districts) برخلاف انتظار متوقف شود. اعتصاب زنان همچنین توانست آن دست از سازمان‌های کارگری را که اکثریت کارگران در آن‌ها زن هستند، مانند ROC و انجمن پرستاران ایالت نیویورک (New York

State Nurses Association)، و نیز چندین [تجربه‌ی] سازمان‌دهی کارگری و منازعات محل کار محلی را که توسط زنان و دگرباشان رهبری شدند، مشهود کند.

تجربه‌ی انضمامی اعتصاب زنان، در کنار نظریه‌ی بازتولید اجتماعی که الهام‌بخش برخی از سازمان‌دهندگان اعتصاب بود، این پرسش را که آیا مبارزه‌ی طبقاتی باید نسبت به مبارزات «مبتنی بر هویت» تقدم داشته باشد، به پرسشی نه‌تنها منسوخ که به‌کل گمراه‌کننده بدل کرد. اگر به طبقه به‌مثابه‌ی عاملی سیاسی می‌اندیشیم، باید اذعان کنیم که جنسیت، نژاد و گرایش جنسی [نیز] به‌عنوان مؤلفه‌هایی ذاتی که افراد از خلال آن درک از خود و نسبت‌شان را با جهان عینیت می‌بخشند، بخشی از راهی هستند که افراد از طریق آن سیاسی و درگیر مبارزه می‌شوند. در واقعیت زیسته، نابرابری طبقاتی، نژادی و جنسیتی پدیده‌هایی جدا از هم و تقسیم‌بندی‌شده که خارج از خود با یکدیگر تلاقی دارند، تجربه نمی‌شوند: جداسازی آن‌ها صرفاً نتیجه‌ی فرایند تفکری تحلیلی است که نباید آن را با انعکاس تجربه اشتباه گرفت.

این بینش برای سازمان‌دهی سیاسی کلیدی است، چراکه استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها، و اشکال سازمانی سیاسی همواره باید ریشه در تجربه‌ی انضمامی مردم داشته باشد. انتزاع از تجربه به جایگزینی ماتریالیسم با خردگرایی می‌انجامد - یعنی درآمیختن مقوله‌های تحلیلی و واقعیت ذهنی، و تحمیل طرح‌های کتابی درباره‌ی معنای مبارزه‌ی طبقاتی بر واقعیات زیسته‌ی مردم. از سوی دیگر، اگر قرار است فمینیسم و مبارزه با نژادپرستی پروژه‌هایی رهایی‌بخش برای همه‌ی بشریت باشند، آنگاه پرسش از سرمایه‌داری گریزناپذیر است. در نتیجه مسئله‌ی جایگزینی مبارزه‌ی طبقاتی با مبارزات مبتنی بر هویت را باید از نو به‌مثابه‌ی مسئله‌ای سیاسی صورت‌بندی کرد که برخاسته از هژمونی مفصل‌بندی لیبرالی گفتمان فمینیستی است. این مفصل‌بندی با پاک کردن مسئله‌ی کلیدی رابطه‌ی ساختاری میان سرکوب جنسیتی و سرمایه‌داری، فمینیسم را به پروژه‌ی ارتقای شخصی زنان نخبه بدل می‌کند. این‌که چگونه باید این هژمونی را در هم شکنیم، مسئله‌ای است که اکنون باید در مورد آن بحث کنیم، و اعتصاب زنان نخستین گام مهم در این جهت بود.

درعین‌حال که همه‌ی سازمان‌دهندگان و مشارکت‌کنندگان در اعتصاب زنان تعهد نظری به فمینیسم بازتولید اجتماعی نداشتند، اعتصاب زنان را می‌توان به شکلی منطقی ترجمه‌ی سیاسی نظریه‌ی بازتولید اجتماعی دانست. تحرکات اخیر نشان می‌دهند که آگاهی جدید و رو به رشدی نسبت به لزوم بازسازی همبستگی و عمل جمعی به‌مثابه‌ی تنها راه دفاع از خودمان در برابر حملات مداوم به بدن‌ها، آزادی، و اراده‌ی آزاد، و نیز در برابر

سیاست‌های امپریالیستی و نولیبرالی شکل گرفته است. بعلاوه، این تحرکات به‌مثابه پادزهر زوال لیبرالی گفتمان و روش فمینیستی عمل می‌کنند.

درعین‌حال، غلبه بر این درک از فمینیسم به معنای بازگشت به تقلیل‌گرایی اقتصادی یا سیاست کل‌گرایانه مبتنی بر انتزاع تفاوت‌ها نیست. در دهه‌های اخیر ما به آگاهی وسیع‌تری نسبت به قشربندی وضعیت اجتماعی زنان همسوجنسیتی و تراجنسیتی بر مبنای طبقه، قومیت، نژاد، سن، توانایی و گرایش جنسی دست یافته‌ایم. چالشی که جنبش فمینیستی نو باید با آن مواجه شود، این است که فرم‌هایی از کنش، سازمان‌دهی، و مطالبات را مفصل‌بندی کند که این تفاوت‌ها را پنهان نکنند، بلکه برعکس، آن‌ها را جدی بگیرند. این تنوع باید به سلاح ما بدل شود، نه به مانعی در برابرمان یا چیزی که ما را از یکدیگر جدا می‌کند. برای تحقق این امر، ضروری‌ست که روابط درونی میان اشکال متفاوت سرکوب را نشان دهیم و تفاوت‌هایی را که این شیوه‌های سرکوب به وجود می‌آورند، در نقد فراگیرتری از روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه ترکیب کنیم. در این فرایند، تمامی سوژه‌سازی‌های سیاسی که مبتنی بر شکل خاصی از سرکوب است، می‌تواند ما را به بینش‌های جدیدی تجهیز کند تا درک بهتری از شیوه‌های متفاوتی داشته باشیم که از طریق آن‌ها سرمایه‌داری، نژادپرستی و تبعیض جنسی بر زندگی‌مان اثر می‌گذارند.

پی‌نوشت‌ها

¹ قابل ذکر است که تعداد زنان سفیدپوستی که به ترامپ رأی دادند در مقایسه با تعداد کل زنان سفیدپوستی که در آمریکا در سن رأی‌دهی بودند، بسیار کم است.

² Leslie McCall, "Men Against Women, or the Top 20 Percent Against the Bottom 80? How Does Growing Economic Inequality Affect Traditional Patterns of Gender Inequality?" *Council on Contemporary Families*, October 16, 2013, <https://contemporaryfamilies.org/top-20-percent-against-bottom-80/>.

³ Katha Pollitt, "Actually, Not Everything Is a Feminist Issue. And That's OK," *Nation*, March 23, 2017, <https://www.thenation.com/article/actually-not-everything-is-a-feminist-issue>.